



درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۲ دی ۱۴۰۴

مصادف با: ۲۲ رجب ۱۴۴۷

جلسه: ۲۴

موضوع کلی: سوره بقره

موضوع جزئی: آیه ۶۳ - بخش‌های مختلف آیه - بخش اول: «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ» -

مطلب اول: میثاق - قول اول، دوم و سوم - بررسی قول دوم - بررسی قول سوم -

مطلب دوم: طور

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در بخش‌های مختلف آیه ۶۳ سوره بقره بود. بخش اول این فقره از آیه است: «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ»؛ در مورد این بخش، چند مطلب باید ذکر شود. مطلب اول درباره معنای میثاق است. گفتیم سه قول در مورد معنای میثاق وجود دارد.

قول اول اینکه منظور از میثاق، همان است که خداوند تبارک و تعالی در فطرت یا عقول انسان‌ها قرار داده است؛ یعنی آن فطرتی که گواه بر وجود خداوند تبارک و تعالی و توحید و معاد و دلیل بر صدق انبیا است، یا آنچه که در عقول انسان‌ها به عنوان راهنمای درونی و حجت باطنی معرفی شده است.

قول دوم اینکه منظور از میثاق، پیمان خاصی است که خداوند از بنی اسرائیل گرفته است.

قول سوم اینکه میثاق به دو معناست؛ یکی آن پیمانی که زمان خروج از صلب آدم و شهادت بر خویشتن گرفته‌اند؛ این شاید به همان قول اول برگردد. معنای دیگر اینکه منظور از میثاق، یعنی یک میثاق کلی مبنی بر الزام مردم به متابعت و پیروی از انبیا. این به خصوص بنی اسرائیل مربوط نمی‌شود.

گفتیم قول اول که منظور میثاق فطرت و نظایر آن باشد، قابل قبول نیست. مخصوصاً اینکه در ادامه آیه فرموده «وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ»؛ چون اشاره می‌کند اخذ این میثاق در حالی بوده که کوه طور بر بالای سر آنها برافراشته شده بود. قرائن دیگری هم داریم مبنی بر تقویت قول دوم که در ادامه ذکر خواهیم کرد.

بررسی قول دوم

قرائن و شواهد دیگری هم وجود دارد که به کمک آن می‌توان قول دوم را تقویت کرد، لذا ضمن اینکه این قول را تقویت می‌کند، تضعیف آن دو قول دیگر هم محسوب می‌شود. بر این اساس، قول دوم به دلایل و قرائن و شواهدی قابل پذیرش است؛ یعنی اینکه این یک میثاق خاص و مربوط به بنی اسرائیل است.

قرینه اول

ما در سایر آیات قرآن به وضوح بیشتری می‌توانیم آیاتی را بیابیم که به خصوص میثاق بنی اسرائیل اشاره می‌کند. بعضی از این آیات عبارتند از:

۱. «أَلَمْ يُوْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَدَرَسُوا مَا فِيهِ»؛

۲. «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ»؛

۳. «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ».^۲ وقتی می‌گویند میثاق بنی‌اسرائیل، به یک معنا صراحت دارد که این یک میثاق خاص برای بنی‌اسرائیل است. در آیه محل بحث می‌گوید: «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ»؛ درست است «کم» خطاب به بنی‌اسرائیل است ولی این می‌تواند به یک معنا ناظر به همان میثاق کلی باشد.

۴. در آیه ۴۰ سوره بقره هم می‌فرماید: «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ».

اینها همه اشاره به همان عهد و پیمان خاصی دارد که با بنی‌اسرائیل بسته‌اند. اینکه در موارد مختلف اشاره به احکام مختلف می‌کند، این یعنی می‌خواهد بگوید آن میثاق و عهد و پیمان برای عمل به احکام و قوانین تورات بوده است؛ یک جا «لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ» می‌گوید، یک جا «لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ» می‌گوید، یک جا «لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ» می‌گوید؛ اینها همه دستورات و فرامینی است که حضرت باری تعالی در کتاب تورات برای مردم بیان فرموده است.

پس یک قرینه و شاهد، آیات دیگری است که متعرض این معنا شده‌اند.

آیاتی که ناظر به میثاق کلی است، با لسان و بیان دیگری ذکر شده است؛ مثل آیه ۱۷۲ سوره اعراف که می‌فرماید: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ»، زمانی که پروردگار تو از بنی‌آدم اخذ کرد ذریه آنها را از صلب آدم، این اشاره به آن دارد که در آن زمان، یک میثاق و پیمان و عهدی را از آنها گرفته که همان فطرت یا عقل است؛ اینکه مثلاً غیر خداوند را تبعیت نکنند و امثال اینها. به هرحال لسان آیات دال بر اخذ میثاق به معنای اول، متفاوت با این آیات است و این خودش یک قرینه و یک شاهد است.

قرینه دوم

شاهد دوم این است که در ادامه این آیه و در همین بخش اول فرموده «وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ»؛ بنابر اینکه «و» حالیه باشد نه عاطفه، که حق هم همین است و اشاره خواهیم کرد، معنای آیه این است: به یاد بیاورید زمانی را که ما از شما میثاق گرفتیم در حالی که کوه طور را بر فراز شما افراشته بودیم. یعنی اخذ میثاق در حین رفع کوه طور بوده است. حالا اینجا یک سؤال و شبهه‌ای وجود دارد که بعداً اشاره می‌کنیم که آیا اینکه بالای سر بنی‌اسرائیل این کوه را برافراشته بودند و می‌گفتند پیمان ببندید، این اکراه محسوب می‌شود یا نه، و اگر اکراه محسوب می‌شود آیا این پیمان ارزشی دارد یا نه، این را بعداً بررسی می‌کنیم. صرف نظر از آن شبهه، به هرحال مسئله این است که این پیمان در همان حالی که کوه طور بر فراز بنی‌اسرائیل و بالای سر آنها افراشته شده بود، گرفته شده است؛ پس معلوم می‌شود که میثاق خاصی است و غیر از میثاق دیگر است.

سؤال:

استاد: چرا این میثاق خاص را خداوند از بنی‌اسرائیل گرفت و از سایر اقوام و امت‌ها نگرفته است؟ این را بعداً پاسخ می‌دهیم؛

۱. سوره اعراف، آیه ۱۶۹.

۲. سوره بقره، آیه ۸۴.

۳. سوره بقره، آیه ۸۳.

فعلاً اصل این قول را تثبیت کنیم که اصلاً این میثاق، یک میثاق خاص بود.

قرینه سوم

قرینه و شاهد سوم این است که بالاخره طبق این آیه، بین رفع طور و اخذ میثاق یک پیوندی وجود دارد. این غیر از شاهد قبلی است که گفتیم «و» حالیه است. طبق این آیه، خداوند می‌فرماید: «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ»، این به رفع کوه طور به منظور فرو فرستادن عذاب در صورت پیمان‌شکنی، اشاره کند. عرض کردم که این یک شاهد دیگری محسوب می‌شود؛ آنجا می‌گوید به یاد بیاورید آن زمانی که کوه طور بالای سر شما بود و ما از شما پیمان گرفتیم. صرف نظر از اینکه آن «و» حالیه باشد یا عاطفه، بالاخره این برای فرو فرستادن عذاب و تهدید برای عذاب بوده است؛ ولی مسلم است که این تهدید و این رفع کوه طور مرتبط است با پیمان‌شکنی و نقض میثاق و نادیده گرفتن عهد. یعنی کأن خداوند می‌خواهد به آنها یادآوری کند که اگر شما به دستورات تورات عمل نکنید، عذاب بر شما نازل می‌شود. خود این اتصال و ارتباط بین اخذ میثاق و رفع کوه طور، نشان‌دهنده این است که این یک میثاق خاصی بوده مربوط به بنی‌اسرائیل. لذا مجموعه این شواهد، قول دوم را تقویت می‌کند.

بررسی قول سوم

قول سوم که ما قبلاً نقل کردیم، این بود که میثاق یعنی میثاق از بندگان برای تبعیت و پیروی از انبیا (غیر از عقل و فطرت که اشاره کردیم) یعنی ما ضمن اینکه از همه مردم میثاق بر مبدأ و توحید و معاد گرفتیم، یک میثاق دیگر هم گرفته‌ایم که پیروی از انبیا داشته باشند و از فرامین آنها متابعت کنند. این میثاق چیزی جدا از معنای اول نیست؛ درست است در برخی آیات اشاره به این امر شده، ولی اگر این امر مورد اشاره قرار گرفته، اینها در واقع از مصادیق آن شناخت و گرایش کلی فطرت انسانی است یا از راهنمایی‌های حجت باطنی یعنی عقل است. این معنا از میثاق، مستقل از معنای اول محسوب نمی‌شود؛ بنابراین قول سوم هم ناتمام است.

نتیجه اینکه منظور از میثاق در آیه، همان میثاق خاص بنی‌اسرائیل است.

حالا ما آن سؤالی که شما مطرح کردید و البته یکی دو سؤال دیگر که مربوط به بخش اول است را در پایان بخش اول پاسخ خواهیم داد.

مطلب دوم: «طور»

مطلب دیگری که مربوط به بخش اول است، راجع به خود «طور» است و اینکه «رفع» در اینجا به چه معنا و «وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ» به چه معناست؟ در مورد «طور» چند احتمال ذکر شده است؛ حداقل دو احتمال در اینجا در کتب تفسیر ذکر شده است. فخر رازی در تفسیر کبیر به این احتمالات اشاره کرده است.

احتمال اول: یکی اینکه منظور از کوه طور، همان کوه معروف و شناخته شده است که محل مناجات حضرت موسی بوده است. اکثر مفسرین کوه طور را همان کوه می‌دانند. این مطلب در آیات دیگر قرآن هم مورد اشاره قرار گرفته است، منتها به نام‌های مختلف. در یک جا تعبیر به «بِالْأَوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوى»^۱ شده است، یک جا به «طُورِ سَيْنَاء»^۲ تعبیر شده است؛ در سوره اعراف

۱. سوره طه، آیه ۱۲.

۲. سوره مؤمنون، آیه ۲۰.

تعبیر به «جبل»^۱ شده است. اینجا تعبیر به «طور» شده است؛ یا در سوره تین با تعبیر «طور سینین»^۲ از آن یاد شده است. وقتی از یک کوه در چند جای قرآن یاد می‌شود و ما مواجه می‌شویم با ذکر و نام آن کوه در چندجا، علی‌القاعده این را بر همان معنایی حمل می‌کنیم که در همه جا به آن اشاره شده است. در نوشته‌های معمولی هم همین‌طور است؛ وقتی عرف اشاره به یک نقطه خاص می‌کند ولو نام‌های متعدد می‌برد، طبیعتاً در یک جای دیگر که شما می‌بینید به همان داستان مربوط است، به همان محل اشاره می‌کند، قاعدتاً این هم مثل بقیه باید به همان معنا حمل شود. لذا منظور از طور چنانچه اغلب مفسران گفته‌اند، همین معنای کوهی است که محل مناجات حضرت موسی بوده است.

احتمال دوم: بعضی این را به معنای مطلق جبل و کوه دانسته‌اند؛ یعنی اینکه خداوند نمی‌گوید آن کوهی که حضرت موسی در آن مناجات می‌کرد، رفعا؛ بلکه یک کوهی. حالا این کوه مثلاً یک کوهی از کوه‌های فلسطین بوده و طبق امر خداوند تبارک و تعالی از اصل کنده شد و بالای سر این قوم قرار گرفت. یا اینکه کوه خاصی در فلسطین نبوده؛ یک چیزی مانند کوه و بالای سر این قوم قرار گرفت. این احتمالات هم وجود دارد، ولی با توجه به قرینه اطراد که من ذکر کردم، می‌توانیم بگوییم منظور از طور، کوه محل مناجات حضرت موسی است.

«والحمد لله رب العالمین»

۱. سوره اعراف، آیه ۱۷۱.

۲. سوره تین، آیه ۲.